



در تفکر اسلامی

آیت الله جوادی آملی

تفکر منطقی، منیب و غیر منیب، کسی که به الله رجوع می کند و کسی که از «الله» اعراض می نماید، یکسانند!

۲- «ومن یشق الله يجعل له مخرجا»^۲ کسی می تواند از تشنگنای شبهات و مشکلات بیرون آید، که باتقوا باشد. با اینکه در استدلالهای منطقی، فرقی بین متقین و غیر متقین وجود ندارد!
۳- «فأعرض عن من تولی عن ذکرنا ولم یرد الا الحیوة الدنیا، ذلك مبلغهم من العلم»^۳

آنها عملشان به اندازه همین است که دنیا را بفهمند و به دنیا روی آورند، و بیش از این در توان آنان نیست. با اینکه ما می فهمیم، در روش منطقی، هر کس که بدیهیات را روی اسلوب خاص ترتیب داد، به نظری می رسد خواه دنیا پرست باشد و خواه اهل آخرت! پس چرا قرآن آنان را که از یاد خدا اعراض کردند و دنیا را خواستند، عملشان را قاصر می داند؟

بحث ما پیرامون هدایت قرآن کریم بود که خداوند آن را هدایت تمام مردم می داند و در این مقام دو موضوع مطرح است: یکی هدایت تعلیمی و دیگری هدایت تزکیه ای.

در هدایت تعلیمی هم این بحث مطرح بود: راه و روشی را که قرآن هدایت می کند، آیا راه و روش مخصوصی است یا همان فطرت عقلا را امضا کرده است؟ فطرت عقلا هم این است که بدیهیات را با نظمی خاص - که همان نظم منطقی است - ترتیب می دهند و به نتیجه نظری می رسند.

در خلال بحث معلوم شد که قرآن کریم همان طرز تفکر منطقی را تایید می کند. ضمناً یازده اشکال که بر روش منطقی گرفته بودند، جواب داده شد.

اشکال دوازدهم

پس از اشکال یازدهم، اشکال دیگری مطرح است و آن این است که:

اگر روش منطقی کافی است، پس چرا قرآن کریم، هدایت را منحصر به افراد با تقوا می داند «هدی للمتقین»؟ و چون در روش منطقی، عادل و ظالم، مؤمن و کافر، با تقوا و بی تقوا یکسانند و تمام افراد در تمام علوم می توانند، از این روش بهره ببرند، پس معلوم می شود که روش قرآن روش منطقی نیست!! و به عبارت روشنتر: بسیاری از آیات قرآن کریم، بهره برداری از معارف دین را مخصوص افراد با تقوا می داند. مانند این آیات:

۱- «وما یبذلکم الا من ینیب»^۱ کسی که اهل انابه و رجوع الی الله است، متذکر می شود، و این در حالی است که در طرز

پاسخ اشکال دوازدهم

این اشکال، دو پاسخ دارد: یک پاسخ اجمالی و یک پاسخ تفصیلی. و چون پاسخ تفصیلی مربوط می شود به بخش دوم بحث ما که «تزکیه» است، لذا آن را به آن بخش ارجاع می دهیم و در آینده به خواست خداوند مورد بررسی قرار می دهیم.

جواب اجمالی اشکال

اگر هدایت قرآن تنها بر محور تقوا استوار باشد یعنی اگر فهمیدن و درک کردن فقط بر تقواتکیه می کنند و کافر غیر متقی نمی فهمد، پس تمام احتجاجهای انبیا با کفار باید بی اثر باشد؟ و با این اصل که تقوا شرط هدایت است، دیگر نیازی به

احتجاج نیست زیرا هدایت کردن افراد بی تقوی محال می شود، و کسی که هدایتش ممکن نیست، احتجاج بر او معنی ندارد! اگر این اصل درست باشد، پس این آیات قرآن را چگونه معنی می کنند:

«قل قلله الحجة البالغة»^۱

«وتلك حجتها آياتها ابراهيم علي قومه»^۲

«قل هاتوا برهانكم ان كنتم صادقين»^۳

«فقولا له قولاً لينا لعلنا نبدك ذكراً وبخشي»^۴ و...

چطور در یک آیه می فرماید: خداوند حجت را بر مردم تمام کرده است و در آیه ای دیگر از آنان می خواهد که دلیل و برهان خود را بیاورند؟ پس معلوم می شود که تقوا به این معنی - شرط درک نیست.

عمل شرط ایمان است نه علم

باید مطلب برای آنان مشخص شود که: «عمل شرط ایمان است نه علم».

در مسئله علم هیچگاه تقوا شرط نیست و لذا ممکن است کسی دانشمند باشد ولی با تقوا نباشد، اما اگر بخواد متأثر بشود یعنی ایمان بیاورد، باید بفهمد، وقتی فهمید می پذیرد و آن پذیرش، ایمان است.

البته فهم از اختیار انسان خارج است، یعنی وقتی انسان به ضروری رسید، ناچار است که بفهمد. در اینجا دیگر نمی تواند ادعا کند که نفهمیدم، اما آنچه اختیاری انسان است، پذیرش است، یعنی می تواند بپذیرد و تسلیم شود و می تواند اعراض کند و گردن نهد. همانگونه که در قرآن کریم نیز بیان شده است: «وجحدوا بها واستبقتن انفسهم ظلماً وعلواً»^۵ یا اینکه به آن (معجزه الهی) یقین داشتند، باز از روی ستمگری و خودتبرگی بینی آن را انکار کردند و نپذیرفتند.

روزی که ایمان فایده ندارد

البته روزی هم خواهد آمد که تمام مسائل، بین و آشکار و ضروری شود ولی نتوانند ایمان بیاورند، و آن روز قیامت است. در روز قیامت همه مردم خدا را خواهند شناخت و به حقیقت او پی خواهند برد ولی دیگر جای ایمان و پذیرش نیست «یومئذ یوفیهم الله دینهم الحق و یعلمون ان الله هو الحق المبین»^۶ تمام تأثیر و افسوس کافر در روز قیامت این است که حق برای او روشن شده ولی نمی تواند قبول کند، زیرا آن روز، روز قبول و ایمان نیست.

در روایت - هم از حضرت رسول «ص» و هم از حضرت امیر «ع» - آمده است که: «الیوم عملٌ بلا حساب و غداً حساب بلا عمل» امروز روز عمل است و حسابی در بین نیست و فردا روز حساب است و عملی پذیرفته نیست.

قتل انسان در آن روز، قتل همان کسی است که تمام رهنمایان به او راه مستقیم را نشان می دهند که به بیراهه نرود و سقوط نکند و او به خیال باطلش به سمت راست یا چپ می رود و ناگهان در یک درزه شگرفی سقوط می کند و تمام اعضا و جوارحش می شکنند و وقتی چشمش را باز می کند، می داند که باید از آن راه دیگر می رفت، ولی الآن دیر شده است و هیچ راه رهایی نمی یابد.

از این روی، کافران در روز رستاخیز از پروردگار خود می خواهند که آنان را به دنیا بازگرداند تا کاریکو کنند ولی دیگر راهی برای بازگشت نخواهند داشت، چرا که ایمان، عمل است و در قیامت جای عمل نیست. البته مستضعفین و آنان که احکام و حکم الهی به آنها نرسیده است، در صورتی که قاصر باشند نه مقصر، مشمول رحمت حق خواهند بود.

بنابر این، آیات و روایاتی که تقوا را محور می دانند، معنایش این نیست که اگر تقوا نباشد، علم نیست، بلکه اگر تقوا نباشد، بهره ای از علم برده نمی شود. پس در اینجا «بعلمهم» هست ولی «بیزگیهم» وجود ندارد. امیدواریم این مطلب را به تفصیل در بحث تزکیه، بررسی نمائیم.

اشکال دیگر

در اشکال سوم، این مطلب گفته شد که روش منطقی و طرز تفکر فلسفی برای این است که مردم را از پیروی کتاب و سنت بدور نمایند! و در اشکال هشتم هم گفته شد که سلف صالح همان راه کتاب و سنت را گرفتند و روا نیست که ما از روش منطقی استفاده کنیم و اصلاً منطق و فلسفه ای در زمان پیامبر وجود نداشته، و طرز تفکر فلسفی را در عصر خلفا از یونان آوردند و به عربی ترجمه کردند و این مسائل پیش آمد!!

جواب

آیا فلسفه و علوم عقلی، نقشی در طرز تفکر اسلامی داشت و آیا فلسفه به روش اندیشیدن اسلامی کمک می کرد یا سدی در برابر آن بود؟ و آیا به این منظور که آنها می گویند، به اسلام راه پیدا کرد یا نه؟

در جلد پنجم المیزان (صفحه ۲۹۳) بحث مفصلی آمده است به عنوان بحث تاریخی که در آنجا می فرماید: ما کاری به صحت و سقم این عقاید و اندیشه ها نداریم. ما روی سیر اجمالی بحث می کنیم که این افکار از کجا آمده و به کجا ختم شده است.

قرآن در تمام شؤون انسان دخالت کرد و وظیفه تعیین نموده، چه انسان بخواهد فردی زندگی کند و چه اجتماعی؛ چه شهری باشد و چه بادیه نشین، چه در صنعت و تجارت بخواهد کار کند و چه در مسائل فرهنگی. خلاصه هیچ کاری نیست که انسان بخواهد آن را انجام دهد، و قرآن روی آن کار-نقیماً یا اثباتاً- نظری نداده باشد.

میزان الهی

بالا تر اینکه تمام مراسمها و مکتبها که بوده و هست و خواهد آمد، قرآن صریحاً آنها را باز کرده، اگر باطل هستند و یا صحت گذاشته، اگر حق می باشند. و از این روی، قرآن میزان الهی است که باید تمام افکار و ایده ها را با آن سنجید. و به همین مناسبت، پیشوایان بزرگ ما به ما دستور داده اند روایتها و احادیثی که نقل شده است، صحت و سقم آنها را با کتاب خدا بسنجیم، آنچه با آن وفق داد، مورد پذیرش قرار گیرد و آنچه وفق نداد و با قرآن مخالفت می کرد، باطل است و باید آن را کنار گذاشت.

«وَنزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ»^۱ ما قرآن را بر تو (ای پیامبر) فرستادیم که بیانگر همه چیز است. قرآن بیانگر تمام معارفی است که در سعادت انسان، بنحوی نقش دارند، پس هر مکتبی در هر زمان و زمینی که باشد، باید توسط این میزان الهی سنجیده شود و هر روایتی هم که نقل شده است، با قرآن مورد سنجش قرار گیرد.

قرآن و طرز تفکر مسلمین

ولی آنچه مایه تاسف و تأثر است اینکه قرآن در صدر اسلام در محدوده تلاوت و قرائت خلاصه می شد و بهره ای را که باید از اهل بیت عصمت و طهارت (ع) که آنها مبین قرآن بودند، برده نشد و تنها در حد قرائت از آنان استفاده می شد.

مرحوم صاحب جواهر (ره) در بحث صلاة خود، می فرماید: کار علی بن ابی طالب (ع) در صدر اسلام بجائی رسید که از

ایشان فقط به عنوان یک قاری، نقل می کردند (وفی قرائة علی بن ابی طالب کذا...)

مسلمانان صدر اسلام بجای اینکه تفسیر قرآن را از مفسرین حقیقی آن یاد بگیرند، سرگرم فخر فروشی بر یکدیگر بودند که هان! چقدر حدیث ثبت کردیم! یا چقدر حدیث روایت کردیم! و یا اینکه درگیر مسئله خلافت بودند و گاهی هم به فتوحات مشغول بودند؛ لذا طرز تفکر قرآنی کنار رفته بود.

همان بیانی که قرآن از زبان رسول اکرم (ص) نقل می کند در آن زمان، صادق بود «یا رب ان قومى اتخذوا هذا القرآن مهجوراً»^۱ پروردگارا! قوم من، از قرآن کناره گرفتند. آری! هیچگاه از رسول خدا (ص) سؤال نشد که خدا آسمان و زمین را در ۶ روز خلقت کرد، یعنی چه؟

هیچگاه از آن حضرت سؤال نشد که خدا می فرماید: «وجعلناها رجوماً للشياطين» ما این ستاره ها را تیر قرار دادیم که شیاطین را رجم کنند، یعنی چه؟ و هزاران مطلب مشکل دیگر که در قرآن دیده می شد و آنها که عرب بودند، از آن مسائل می گذشتند و هیچ وقت از آنها سؤال نمی کردند.

آنچه بیشتر در آن زمان مطرح بود، حفظ و قرائت قرآن بود نه فهم و درک آن. گاهی مسئله «ثواب القرائه» را مطرح می کردند و برای گرمی بازار قرآن، احادیث ثواب را جعل می کردند گویا اینکه قرآن نیاز به جعل ثواب دارد که انسان بگوید: اگر کسی فلان سوره را بخواند، اینقدر ثواب دارد!! سیوطی در این باره در اتقان خود چنین می گوید:

عده ای برای اینکه بازار قرآن را رونق دهند، ثواب قرائت را جعل کردند. آنها نمی دیدند که قرآن نور است و نور نیاز به جعل ندارد. و اگر آنها گوشه ای از واقعیت قرآن را خود می فهمیدند و برای دیگران تفهیم می کردند و توضیح می دادند، نیازی به این نبود که انسان بگوید: اگر کسی این سوره را خواند ثواب اولین و آخرین را دارد!!

البته روایتها معتبر و صحیحی که بیان ثواب قرائت کرده است به اندازه کافی موجود است و دیگر نیازی به جعل نداشتند. ولی متأسفانه طرز تفکر مسلمین در صدر اسلام به این حد رسیده بود.

در کتاب «الدر العنثور فی التفسیر بالمأثور» که تفسیر روایتی قرآن است یا اینکه دارای هفده هزار روایت می باشد، شاید بیش از صد حدیث از حضرت امیر (ع) نداشته باشد و در مجموع از اهل بیت عصمت بیش از دو یست حدیث ندارد!

مرحوم ابن بابویه در کتاب توحید خود نقل می کند که در

در اسلام وارد کنند.

و در کوتاه سخن، از طرفی قرآن در حد قرائت و حفظ خلاصه شد، و از طرفی دیگر، اهل بیت را که مفسر و تبیین واقعی قرآن بودند کنار زدند و از دیگر سوی، قرآن مهجور شد و بازار حدیث گرم شد و در این میان تازه مسلمانان دروغین، اسرائیلیات را وارد حدیث کردند.
پس چه وقت فلسفه به اسلام آمد و آیا این طرز تفکر، به فکر اسلامی آسیب رسانده یا نه؟ در بحث آینده بخواست خداوند روشن خواهد شد.

یک جلسه علمی، نافع بن اترق در حضور حجت خدا حضرت حسین بن علی علیه السلام، مطلبی را از ابن عباس سوال می کند که ابن عباس به امام حسین ارجاع می دهد و می گوید این را از حسین بن علی بپرس!

این طرز تفکر آنها درباره قرآن کریم بود که خلاصه می شد در حد قرائت و تلاوت و یا حفظ آیات و گرنه شما نمی توانید این معنی را حل کنید که چرا هیچ وقت نشد، اصحاب از پیامبر بپرسند آیه «انا عرضنا الامانة على السموات والارض والجبال فأبين أن يحملنها واشفقن منها وحملها الانسان...»^{۱۳} چه معنی دارد؟ و این امانت چیست که آسمانها و زمین و کوهها نتوانستند آن را حمل کنند، و انسان آن را بردوش کشید؟!

بنابر این، از یک طرف، قرآن میزان همه شئون است و چیزی در جهان وجود ندارد که قرآن-یا نفیاً و یا اثباتاً- درباره آن نظر نداشته باشد. و از طرفی دیگر، مسلمین صدر اسلام گرفتار مشکلات و یا جمود فکری بودند؛ یا سرگرم فتوحات بودند و یا سرگرم مسئله خلافت و یا سرگرم فخر فروشی به حفظ و روایت حدیث و آنگاه که فخر فروشی به حدیث، رونق گرفت، متأسفانه یهودیهای تازه مسلمان، اسرائیلیات را وارد حدیث کردند و چه خرافاتی که به اسلام نسبت ندادند؛ و اصلاً شاید به همین منظور اسلام آورده بودند که آن خرافات را و دروغها را نسبت به انبیاء،

- ۱- سوره غافر- آیه ۱۳
- ۲- سوره طلاق- آیه ۲
- ۳- سوره نجم- آیه ۳۰
- ۴- سوره انعام- آیه ۱۱۹
- ۵- سوره انعام- آیه ۸۳
- ۶- سوره بقره- آیه ۱۱۱
- ۷- سوره طه- آیه ۴۴
- ۸- سوره نحل- آیه ۱۴
- ۹- سوره نحل- آیه ۲۵
- ۱۰- سوره نوح- آیه ۸۹
- ۱۱- سوره فرقان- آیه ۳۰
- ۱۲- سوره ملک- آیه ۵
- ۱۳- سوره احزاب- آیه ۷۲



امام عسکری «ع»:

اروع الناس من وقف عند الشبهة، اعبد الناس من اقام على الفرائض، ازهد الناس من ترك الحرام، اشد الناس اجتهاداً من ترك الذنوب.

تحف العقول ص ۵۱۹

پرهیزکارترین مردم، کسی است که در موارد شبهه، کناره گیری کند، خداپرست ترین مردم کسی است که واجبات الهی را برپا دارد، پارسا ترین مردم کسی است که حرام را واگذارد و کوشا ترین مردم کسی است که گناهان را ترک کند.